

غارت من پیشه ی گفت بترسم که دیگر بیاید و بر باد فاطمه فرمود که آن کرده شهادت بزرگ هر چه در خانه
بود بتاراج بردند تا اینکه چادرها از تنهای ما هم در ریزیدند قال حمید بن مسلمة فوالله لقد كنت ادي
الماءة من نساءه واهله وبناته تنازع ثوبها عن ظهرها حتى تغلبت عليه فذهب بها
منها حميد بن مسلم كويده كذا كمن بيديم نهر يك را از زمان و دختران او که کش کشانی میکرد با جا که می ر بود
از پشت او تا اینکه بر او غالب می آمد می ر بود شما شهینا الی علی الحسین و هو منسبط علی قوسه
وهو مريض شديد المرض ومع شمر جماعة من الرجاله فقال انا قتل هذا العليل فقلت
سبحان الله القتل الصبيان انما هذا العليل فقلت سبحان الله القتل الصبيان انما هذا
وانه لما به فلم ازل حتى دفعتم عنده بعد ازان ما بسوي امام زين العابدين عليه السلام سيدم دادی سخت
بر فرش دراز کشیده بود و یا شمر جماعتی از پدگان بود پس آن لعین گفت که من این بیمار را می کشم پس گفتم
سبحان الله بیکانرا می کشی و این کچه بیمار کمال خود مبتلا در گرفتار است پس بر ساعت اینها را افهام و تفهیم
می نمودم تا آنکه آن اشقیار از سر خونریزی ارباب داشتم و جاء عمر بن سعد مضاحت النساء فی
وجهه وتبکین فقال لا صحاب به لا صحاب به لا یدخل احد منکم بیوت هولاء انما
ولا تعرضوا لهذا لعنوا المرایص فسالتها النسوة ان یترجع ما اخذ منهن لیسترن
فوالله ما را داخل منهم شیئا فوق کل بافسطاط و بیوت النساء و علی ابن الحسین
علیه السلام جماعة ممن كان معه وقال احفظوا هم لئلا یخرج منهم احد و عمر بن
بنیاد آمد پس ندان روی او از بر داشتند و کمر بستند پس یاران خود گفت که از شما در خانه این
زمان در نیاید و شما از حال این کچه بیمار متعریف نشوید پس زمان از روی خواستند که آنچه از جاها درخت
بتاراج برده اند باز دهنده تا خود را پوشند پس بجا که کسی آزان سسکه لان چیزی باز نداد پس بجا که کسی
آزان سسکه لان بگذاشت بر خیمه و خانه زمان و بر امام زین العابدین علیه السلام جماعتی را که با وی بودند و گفت

نگاهدارید که کسی ازینها سر و نرود و **یقال** بایت امر **عرة صبرک** زین و ایل کانت مع زوجها
فی اصحاب عمربن سعید فامارات القوم قد اقموا علی لساء الحسین علیه السلام فی قسطنطنیه
 و هم یسلبونهن اذن سبفا و اقبلت نحو الفسطاط و قالت با ال بکر و ال قلب بات
 رسول الله لا حکم الا الله نبادات رسول الله ماخذن هازو حها و ردها الی حله
 کادی کوید وید صر زنی به از نیده کجین و اسئل که باشو پر خود در یاران عمر بن سعید بود پس هرگاه نوم سما جفا کا راید
 که در پنجه زمان سین چیده استدم و رآمده اند و جادما اذن شالی کشند شمشیری بگرفت و رو پنجه نهاد و گنت ای
 آل بکرین و آل آیاتاناف کردید شوند و ختران رسوند ادای بر شما نیست حکم مکران برای خدا ای قاتلان اولاد رسول
 دای غارت کنندگان دشمنان بتول پیش شوهرش اورا بگرفت و در اسپوی نرد و گاه خود باز کرد اینده شمشیر
 التار فی سوادق العمود و الطهارة و خرجت اخوات الحسین علیه السلام و بنانه
 و نساعه حاضرات مسلمات حایات تننا عد علی البکاء الفراق الحماسة و فقد الاجتماع
 بعد ازان در موایرد ای عصمت و طهارت آتش دند و خواهران و دشمنان در زمان حسین علیه السلام برنده سر
 گرفت را تم برادر و بر سر برهنه پای مقنعه درو ایر آوند و بچند مگری را ساعت بر کیم برای فراق حایان و شهادت
 درستان بگردند دشمنان عمر بن سعید لعنه الله بعث برأس الحسین علیه السلام فی ذلك
 اليوم و هو لیوم عاشوراء مع خولی ابن زید الاصمعی و حمید بن مسلم الازدی
 الی عبید الله ابن زیاد و امر برؤس الباقین من اهلینک و اصحابه ففطعت بعد ازان سر سینه
 سر مبارک حسین السلام را دران روز که روز عاشوره بود بر دست خولی پسر زید اصمعی و حمید بن مسلم از وی بسوی
 عبید الله بن زیاد و فرستاد و حکم کرد تا سرهای باقی ماندگان اهل بیت حسین علیه السلام اصحابش را بریدن و
 روی انها کانت ثمانیه و سبعین راسا فانسمتها المقامل لیتفر ببنک الی عبید الله
 بن زیاد و الی یزید بن معاویه فجامعت کتفه بتلت عشر راسا و صاحبهم قیس

ابن الا شعث و جاعت هواذن باثني عشر راسها و صا جهيم شمرا بن ذى الجوشن
 و جاع تيم لسبعة عشر راسا و جاعت مذ حج بسعة روجه و جاع ساير الناس بثلثه
 عشر راسا فاقبلوا بها مع شمرا بن ذى الجوشن و قيس ابن الا شعث و عمر بن الجراح الى الكوفة
 روايت است كه سر ابي بریده هشتاد و هشت بودند قبائل آنها را با خود داشتند كه در نهد تا بدین رسیدم عبد الله بن زیاد
 و نیز پسر معاویه علیها لعنته نزدیکی و تقرب جویند پس قیله كنده سیزده سر آورد و سر كرده آنها قیس پسر شعث بود
 و سوازن و واژه سر آوردند و سر حسیل آنها شمر دى الجوشن بود و بنی تيم سنده سر آوردند و بنوا سده شاهرده سر آوردند
 و قیله مذ حج هفت سر آوردند باقی همه مردم سیزده سر آوردند بعد از این آن سر را كه گفته باشم بن ذى الجوشن و قیس
 بن شعث و عمر بن حجاج بسوی كوفه روان شدند و اقامه این سعد بقیه یومه و الیوم الثانى الى
 زوال الشمس فجمع قتلاه فضلى على تلك الاستقیاء و ذفینهم و ترك الحسين و اصحابه
 مینو ذین بالعرآء ثم زجل بعیال الحسين علیه السّلم و حمل نسائه على احتلاس اقباب
 الجمال بغیر و طاعه و الا عطاء مكشفات الوجوه بین الادعیاء و هت و دایع حین
 الا بیاء و ساقواهن كسب الترك و التور و فوجا المصاب و الهموم مراد بن سعد همه انروز
 در روز دوم تا زوال آفتاب در اینجا اقامت نمود پس كسبكان حوز را فراهم آورد و بران اشقیانا كند و اینها
 دفن نمودن مبارک حسین علیه السلام و اصحابش را در سحر افتاد كه گذاشت بعد از آن اسل و عیال حسین
 كه گفته روانه شد و زمان حین عیال السلام را كه و دایع پیغمبر خدا علیه الخیریت و الشاوردند بر پالا نهی شتران بی
 فرش و پرده نشانده و كشاده میان ادعیاء را مانند بنیان ترك و روم در قید مصائب و بند هموم و غموم
 برانند و الله در من قتال یصلی على المبعوث من الهاسم و یقوی بنوه ان یحب
 و مر و اهن علی مصرع الحسين علیه السّلم فلما بلعن الى القتل سخن و ضربن و جوه
 ولما نظرن الى الحسين علیه السّلم المقيین بانفسهن لا طمات فایجادت نادیا

و از طرف خداست نوبی قاتل صلوات فرستاده بشود بر کسیکه بسوشت شده از آن دشمن و زنج کرده میشود
 فرزند آن او هرگز این بسیار غیب است و این اشقیای اینها را بر مقتل حسین علیه السلام بگذرانید نه پس زمان اهل بیت چون
 بر کشتگان گذر کند به ای بای بجز سینه و پهلویها بر زسار نازند و چون لاش مبارک حسین علیه السلام را
 دیدند طبایخه زمان نوحه کنان بانا در دهان خود را میکنند و جعلت ذیعبت تنگ با اناها حسین
 و تناد ی بصوت مزین و قلب کبیرة التلوح و یفراح الاکباد و الحمد لله صلی علیک
 صلیک الشمار عن احسین بالعراق صر مل بالذمار مقلع الاعضاء و الاشلاء و اشکلا
 و بنا قات مسبایا و حضرت یوسف بر سر او در خود حسین علیه السلام نوحه میکرد و با دلی مخزون و چشمی پر خون
 که لبیت و در چهار کجا میکرد و جگر را حسته می ساخت و میگفت وای ای محمد زرشکان سپهر بر تو رحمت
 از سنا در این جگر کوشه تو حسین است در ریگستان افتاده و خاک و خون آوده دست و پا بریده و امضا
 و در بسا ختران ترا سیری برند و الی الله المشتکی الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمه
 و الی حمزة سید الشهداء و الحمد لله هذا حسین و العار لمن نبی علیه الراح الصبا قتل اولاد
 البغایا و احوافه و اکوماه علیک یا ابا عبد الله الیوم مر مات جلال رسول الله یا اصحاب هو کلام ذریه
 المصطفی لتساقون سوق السبایا فیراد شکوه البتوی نداء محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء
 وای ای محمد این حسین است که در میان غلطان است و این حسین است که با دسباناک بروی نیزان است و این حسین است
 که کشته اولاد باغبان است که ای حزن وای اندوه بر تو یا ابا عبد الله و زبده ما محمد مصطفی و فاطمه یافته ای یاران
 یا اینها اولاد محمد مصطفی اند که راند میشود مثل رازن بشیدان رفی بعضی الوایات و الحمد لله بنانک
 سبایا و ذریه تک مقتله تسفی علیهم ریح الصبا و هذا حسین مجز و ز الراس من العفا
 سلوب العمامه و الرداء بالی مراتح عسکره فی یوم الکاشین نضابالی من فسط
 العری مالی من لا غایب قیرخی و لا جریح فید اوی و در بعضی روایان آمده که حضرت

این نوحه خوانده و ای ای محمد در ختران تو بسندیان و بر اولاد گذشته تو باد صبا خاک میزان و اینک حسین سر بریده از قفا
 بی عساکر و برادر صحرا که بر اقامه است پدم قربان کسی که لشکرش روزه و شبانه تباران رفت پدم فدای کسی
 که خنده او طناب بریده گشته پدم ملاکروان کسی که غایب گشته ناسید بر کشتن او کرده آید چسبیده گشته تا او که دره شود
 بانی مدینه له الفلأع بانی المهم مرتی قضی بانی العطشان حتی معنی بانی من شیشه اعظم
 بانی مآثر بالرمیل جدا رسول الله السماء بانی من هو سبط بنی الهدی بانی محمد المصطفی
 بانی خدیجه الکبری بانی علی مرتضی بانی فاطمه الزهراء سیمیه السبعه بانی من ردت
 علیه الشمس حتی صلی فابکت والله کل عد و صدیق پدم قربان کسی که بهوم و محزون این
 جهان رفت پدم قربان کسی که تشنه لب رفیق پدم قربان کسی که از برش و خون میخک پدم قربان کسی که بدش
 رسول فائق اسمان است پدم قربان کسی که او نواسه نام غیره ان است پدم قربان محمد مصطفی پدم قربان
 خدیجه کبری پدم قربان علی مرتضی پدم قربان فاطمه زهرا سیده النساء پدم قربان کسی که آفتاب برای او کرده
 تا نماز کرد بگذر ایسایان خود بگیر یانید هر دو دست و دشمن را شرکان سکنه اعشفت حساب
 الحسین علیه السلام فاجتمع عداة من الارباب حتی جث و هاعنه ابد آذان حضرت سینه
 لاش حسین علیه السلام را در آن غم کشید پس جماعتی از اعراب فراهم آمده او را بخشیدند الا لقد عظمت
 المعیته و جللت الرزیه قد اریق دم الرساله و تسیق سی الجلاله فجمعه بلغ دراهم
 الی حرا یسل و فطیعه اهتز لها عرش الخلیل و کیف لا یكون وقد اصبح حکم آل
 الرسول قوا و یا علی التراب و قلاک الابدان المعظمه عارمة من التباب و دما
 مسفوکة بیوف اهل الضلال و وجوه بناقه مبد و لقا عین الاقبال الخوین
 المحترمه قاتر علی جمال بلا اقباب و قاراً علی جمال و کفه حاسرات من عبیر ستر و حجاب
 کاه با شید هر آینه بزرگ شده صحبت و سترک شده ماتم هر آینه ریخت شد خون رسالت و رانده شد بر بنده

جلالت در وی است که غمش بر جبرئیل رسیده و ساکنه ایست که عرش ب جیل و چشمش آید و پیرایشه که کوشش
 آن معول بر خاک افتاده و آن نهی سغتمه برهنه از جاها کشنده و خون آنها از تیغهای کمران برکت در دیده
 و چشمها و ناگهان سینه کشته و غاتونان خشمگین گاهی بر شتران برهنه سربل پی برده و محراب روان بودند و بیانات
 لفا طمة و ایها نظر که الی استانتها و بینها و هم ما بین مسلوب و حورج و مسجوب و ذبح
 جهن ما بین یاریه و اخاه و قایله و اباه و صاهنه و اجده و باکیه و اکریه و شفا
 الجیوب معجات بفق المحبوب ناسترات لاشعور با ذات مر الجند و بلا طمات الخد و
 عاد مات لجد و دمبیات للیاحة و العویل و فاقدات للمی می و الکفید ما لقی یمن
 مر جالهمین و حمانهم الا علی و هو مغلل و علی سقیم جابع و علیا پس کاش نظر بلج
 و پیرش هر دو آن و پیرش است دی در حاتی که پسرش غارت کرده شده و خروج و پیر روی زمین
 کشیده و مذبح بود و وقتیکه دخترش نوحه و اخاه کنان و و ابته کویان و اخره و ابته زن و
 نو اکریه و اصیتا کریان در دیده کیر میان الم سیمه فقدان عزیزان مامونائی پریشان طبا کینه در مسد زمان تو
 کنان شور و دفان کشان کم کرده حامیان و کفیلان در بلوای عام روان بودند و از برای خبر گیری آنها از مردان
 و حامیان آنها بسی باقی مانده بود مگر امام بهام زین العابدین علیه السلام و او مخوف و بیمار که سینه و تشنه بحال در
 کنت بود این قولویه بسند ه المتصل الی نوح بن دجاج عن قتله بر ذابله عن
 ابیه قال قال علی بن علیهما السلام بلغنی یا ذابله انک تزور قبر ابی عبد الله
 علیه السلام حیانا این قولویه روایت کرده بسندی که میرسد نوح بن دجاج و در روایت میکنند از نوح
 بن زابله و او از پدر خود و او گفت که روزی علی بن حسین علیهما السلام از من فرمود که ای زابله خرم رسیده
 که تو بزیارت قبر حسین علیه السلام گاه گاهی میروی گفتم آری چنانست که تو رسیده پس از من فرمود که چرا
 این کار میکنی و حال آنکه ترانه از من است و مکانی است نزد باد و غشا و تو که بر آن کجسته نمی کنی کسی با بر کعبت با تفصیل

ذکر نغایل ما و آنچه که برین است از حق ما و بهیست فقلت ان ذلك كما بلغت فقال لي فلما ذاقتم
ولك مكان عند سلطانك الذي لا يحتمل احد على محبتنا وتفضيلنا و ذكر فضائلنا و اوصاف
على هذه الامه مرحبتنا فقلت والله ما اريد بذلك الا الله و رسوله و لا احتل بخطط
مرسخت و لا يكره في معادى مكرهه ينالني بسببه فقال والله ان ذلك فقلت
والله ان ذلك لكان فقلت يقولها قلنا و اقولها قلنا فقال البشر شر البشر ثم البشر فلا
يخبر كما عند في الجبال و ان انه لما اصابتنا بالطف ما احلنا و قتل الى عليه السلام و قتل
مرسكان معه من اولاد و اخوته و ساير اهل و حملت حرمه و نساءه على الاتنايب
الى الكوفة پس كفتم بجهاد سوكنه من ازين زيارت ني خواهم مگر خوشنودي خدا و رسول او باك ندارم از خشم کسی
بخشم آمو و مکره نست نزد من مکره ای که بسبب آن من رسد پس فرمود بجهاد که پنهان است لغتم بجهاد پنهان است تا
پنهان فرمود من هشتم بار پنهان مدح است پس فرمود که شاد شو باز شاد شو بارش و شد پس بر آینه بنرسید هم
ترا بجهاد که نزد من از جهاد اسرار منتخب فرموده بوده و آن این است که هر گاه در ظرف کبریا با اهل بیت رسو کنده
سستی که رسیده رسید و پذیر بز کوار من بدرجه شهادت فایز کردید و هر که با او بودند از فرزندان و برادران و چون
کشته شدند در زمان بر پلان شتران سوار کرده کشته خراستند که مرا بسوی کوفه بریز فجلت النظر اليهم و عجا
ولم يواروا و اعظم ذلك في صدري و يشنن لما ادى منهم كذا دت نفسي تخرج و قلت
ذلك من عمى نيب بنت علي الكبرى فقالت مالي اداك تجود بنفسك يا بقيقه جد
و اب و اخوتي فقلت و كيف لا اخرج و اهلح و قد اري سيدى و اخوتي و عمومى
و ولد عمى و اهل مصر عين بد ما يتم مرا تلمين بالعرع سلبين لا يكفنون و لا يوارون
و لا يعرج عليهم احد و لا تقر بهم بشر كانوا اهل بيت من لم يلهم و الحمد بس من ان زمان لا يشك
انها را بر خاک افتاده سیدیدم و هنوز زیر خاک پنهان کرده شده بودند داین بر من گران و سخت بود که

از پیش از این حال خبران دادند و من در باد نبی گشت پس نزد یک بود که جانم برآید و این حال را مردم ازین دستبرد
 علی مرتضی علیه السلام از فرستاد و یاقت پس فرمود که ای بقیه چه پدر و برادران من چیست که ترا می بیند که بان بود
 گفته چنان تا شکیبایی کنم و چگونه کنم در ششم حال کنم بی پنجم سردار خود را و برادران و امام دینی امام فریشتان خود را بر زمین نهاد
 بخون طسیده خاک آلوده جاها در برود شده بی کفن و بی کوفتاده اند که کسی برایشان بیستد و نه کسی نزدیک ایشان بی
 بران مانده که از خانواده دین و حضرت سینه نقالت لاخر عنک من انی فوالله ان ذلك لعهد من رسول الله
 من ابی جبار و ابی بک و عمک اخذ الله میثاقا نامس مرهبا الامه لا تعرفهم فاعذت هذه الامم
 رهم مع وفون فی کل السموات انهم جمعوت هذه الاعضاء المتفرقة فیواد و منها هذه
 الجسوم الممزجه پس زینب فرمود عین مشا از پنجه شا هر یک کنی این عهدی است از رسول خدا صا جد و پدر و عم تو
 و هر آینه یوزان از مردم این است که بنامه خوان روی زمین نمی شناسند و اینها مشهور و معروف اند و ملامت را علی ستا
 گرفته است که یقینا اینها اعضای شرفه شهیدان را فراموش کرده بر زمین پنا کنند این لاشهای خون آلوده را درون سینه
 وینصبون بهن الطف علی القبر ایات سید الشهداء امر الایمان اس اثره ولا یعفوا و سمه علی کوفه
 الیالی و الایام و یجتهدن ائمة الکفر و استیاع الضلاله فی محوه و تطیننه فلا یزداد اثره
 الا ظهورا و امراه الا علوا و در درشت که بر سر قبر بر تو که سید الشهداء است نشانی که از آن گشت نشانی
 و ظهور کرد و مشهوری نمرد و هر آینه ای که کفر و ایمان مخالفت درخوشان قبر نوین و تحزیب آن سبی و کور است
 بسیار خرابند کرد پس ازین نشان مزار اکثرت زیاده تر ظاهر خواهد شد و امر آنحضرت زیاده تر مالی و بر ترفع خراب
 فقلت ما هذا العهد و ما هذا الخیر فقلت حدیثی امر من ان رسول الله اذا منزل فاهاه
 علیها السلام فی یوم من الایام فعملت له حویرة صلی الله علیها و اتاه علی بن ابی طالب و طبق قلبه شرف
 ثم قالت امر الیمن فایتم بعس فیہ لبن و زید فاکل رسول الله و سنی و فاطمة
 و الحسن و حسین علیهم السلام مر تلک الحویارة و شرب رسول الله و شربوا من ذلک

القین شمر اک من ذلک یث التمر بالزید پس گفته آن عهد آن خبر چیست پس فرمود که ام ایمن را از او
 که روزی از روزها جناب سرور خدا علیه السلام بمنزل فاطمه آمد و آن مصدم به ای آنحضرت علیه السلام و التقیته حیرت
 آید کرد و امیدموسسین علی علیه السلام طبعی از خضه آورد بعد از آن ام ایمن گفت که من کاس آب آوردم که در آن شیر
 شکر بود پس حضرت رسوگند او علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسین علیه السلام از آن حیرت مت اول فرمودند و غیر
 خدا از آن شیر نوشید و دیگران نوشیدند بعد از آن خرمارا با آنحضرت با سکه هر زنده شد غسل رسول الله
 ید و علی یعبت علیه الماء فلما فرغ من غسل یدیه صبح و وجهه ثم نظرا لی علی
 وفاطمه و الحسن و الحسین نظرا عرفنا فیده السرور فی وجهه شمر رمی بطرفه نحو ما
 ملیا ثم وجهه و وجهه نحو القبلة و بسط یدیه ثم ختم ساجدا و هد پیشه فاطمات النوح
 و علی حید و جرت دموعه شمر دفع آیه و اطرق الی الایمن و دموعه نقره کانهما
 النوح بها صوب المصر بعد از آن رسوگند در ستارانی است و علی علیه السلام آب سیرکت و چون از شنیدن
 دست فراموش یافت روی را پاک سر بسوی علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسین علی نظری کرد که از آن در روی بکشد
 او سروری در یافتیم بعد از آن تا در بسوی استمان نظر کرد بعد از آن روی خود را با بی نشسته کرد و آید هر دو دست
 خود را دراز کرد بعد از آن بر آفت دو کبریه در کوی مبارک او کبریه می شد پس گریه را دراز کرد و صدای آه و ناله بلند شد
 و اشک خونین سرشک روان گشت بعد از آن سرز سجده برداشت آبسوی زمین فرو کرد و اشک نوین سرشک چشم
 مبارک او همچو سیل از ریزش باران روان بود فخرت فاطمه و علی و الحسن و الحسین و خزنت
 معهم لَمَّا ذَا بُنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ قَالَ لَهُ عَلِيُّ وَ قَا
 لَهُ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَبْکِ عِنْدَكَ فَقَدْ اقْرَحَ قُلُوبَنَا مَا نَرَى مِنْ حَالِكَ فَقَالَ
 يَا أَحْسَنُ سَادَتِ الْكَرْسِيِّ فَاطِمَةُ زَهْرَةُ عَلِيِّ مَرْتَضَى وَ حَسَنُ وَ حُسَيْنُ ابْنَاهُ مَا لِي بِرِطَالِ مَحْزُونٍ وَ عَسِيبِينَ شَدِيدٍ
 مِنْ هَمْ أَدْوَ حَسِينٍ وَ غَنَاكَ شَدْمٌ وَ سَبَبٌ بَيْتٍ أَرْعَبَ الْكُفْرَةَ نَتَوَسَّئُ بِكَ سَبَبٌ كَبِيرٌ وَ هَذِهِ أَرْكَانُ الْكُفْرَةِ

بستفاری کنیم تا آنچه چون گریه آنحضرت بطول کشید علی وفا نگه داشته اند ای سولی خدا اینزگیالی چشم ترا گریان
 نگیرد از دست بده حال بر طلال در بای ما غنچه گشته پس فرمود ای برادر من بیدار شو شما نشنود شده بودم و قال
 مرا حمزه و ابن عبد الوارث و محمد یثه هیهنا یا حیثی الی سرادت بکمر سوار و اماسرت
 مثله قط و ابی لا انظر الیک و احمد الله علی نعمته علی بنکمر اذ هبط علی حبرئیل و قال
 یا محمد ان الله تبارک و تعالی اطلع علی ما فی نفسك و عرف سرورک باخیک و نبتک
 و سبطک فاکمل لک النعمه و هنالك العطف بان حلیم و ذریا نهم و مشیم و شعیب
 معک فی الخلق لا یفر و تینک و بینهم یجور کما تجی و یعطور کما تقی حتی ترتقی و فوق
 الوجود من احم و ابن عبد الوارث در حدیث عز و جبار آورده که ای عزیزان رحیبان من بر آینه من بیدار
 ای یک پندار خوش شده بودم که کسی با من ان خوش گشته بودم و من بسوی شما می گزیدیم و عهد خدا میکردم بر شما
 که در باره شما بر من است که چیزی بر من نرود و آرد و گفت ای خوش نهادی بر آنچه در دل داشت مطاع شد و سرور بر آن سبب
 برادر و دختر و نواسه های خود داشت پس احسان داشت خود را برای تو کامل کرد و بخشش و عطیه خود را ترا
 بسیارک ساخت باین طور که کرد این اجارا و اولاد آنها را و در محنتان و شیبجان آنها با تو در محنت تفرقه کرده نخواهد
 میان تو و میان آنها داده خواهد شد چنانکه تو داده خواهی شد و عطا کرده چنانکه تو عطا کرده خواهی شد بر تبه که
 و خوشنود باشی و زیاده از رضایندی و خوشنودی تو علی فلوح کثیره تنالهم من الله انما و نه کما
 نصیبیم بایده ای افاس یخلدون سلتاک و یزعمون انهم یراجونک بر ارض من الله و صمدک
 عنهما سبطا و قتلا قتلا شتی سبطا دعهم نایته قورهم خیرة من الله لهم لک
 فیهم فاحمد الله جل و عز علی خیرة و ارض بفضایه فی ارض الله و رضیت بفضایه بما افاض
 بسبب افات بسیار که خواهد رسید از او در زمین و کمر و با شمشیر که خواهد رسید بنا را از دست کسی که خود را
 هم می آید و از دست قوی شمرند بیارند از خدا و از تو بر آینه خواهند شد از ان اشعب یعنی را خواهد گشت آن دشمن را

بعضی را مقتول آنها مختلف و منتشر قریبای آنها و در از بگو که خواهد شد اختیار هست از خدا برای آنها و برای تو
 در باه آنها پیش کشی کن خدا بزرگ و بهتر را بر حصول اختیار و اجتناب پیش نیت کن پروردگار پیش گفته خدا را
 و این شده در گفتنای حق جل و علا کبری که اختیار کرد و برای شما هم قال جبرئیل یا محمد بن احوال این مصداق
 بعد از مغلوب عامتک به عرب . اعدائک ته مقتول بعد از یقتله انرا خلق و الخلیفة
 و انقی الی الیه نظیر اما قله ببلد نکور البه هجرته و هو معرس شیعة و شیعة
 له و ذبه علی جبل حال یکتر بلوا هم و بعد مصادیهم بعد از آن جبرئیل گفت ای هر آینه
 برادر تو پس از تو مقهور ما غنایم است و مغلوب طایمان ملت تو خواهد شد و از دست دشمنان ظلم قسم
 سما در بیخ و عقب شمار باد خواهد رسید بعد از آن تحمل شداید و مصائب مقتول خواهد شد بعد از تو قتل خواهد کرد و او را
 بدترین مردم و بدکت ترین خدایان مانند کی کننده ناقه صماج در شهر ی که هجرت بان خواهد کرد و آن شهر مولد
 شیعیان او و شیعیان پسران او است و در آن بهر حال بسیار خواهد شد بلوای آنها و بزرگ خواهد شد مصائب
 آنها و اسبطک هذا و امی بیده الی الحسین علیک السلام مقتول فی عصا مذ ذریبتک
 و اهل بیتک و اختیار مصائبک بضیفة الفراف بارض قدی کرملا من اهلها یکنز اکبر
 و البلاء علی اعدائک و اعلام ذریبتک فی السوء الذی لا ینقضی کرمه و لا تقنی حسرة
 و هی الیه بقاع الارض و اعظمها حرمة و بها لم یطباع الجنة و هر آینه این تیره تو و
 استاره کرد بسوی حسین علیه السلام گفته خواهد شد سعد کردی از ذریه تو و اعلیت تو و بر کنزیر کان امت تو کنز
 فرات بنی بیتی که امرا که بلا کوبند بسبب این که بلا شدت و محنت و شفقت بر دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو
 بسیار و بیشتر خواهد شد روزی که نام نخواهد شد که ب آن و با خبر خواهد رسید عبرت آن و آن زمین پاک ترین
 اقبای روی بین بزرگ ترین آنها است از روی حرمت و معنیت و هر آینه ان از لطای حفت است فاذا
 ذللت الیوم الذی یقبل فیه سبطک و اهلها احاطت بهم کتاب اهل الکفر و اللغو

تو عزت الارض من اقطابها ومادات الحيا و اكثر اصطرلابها وانما انطقت البحار بامواجها
 وماجت السموات باهلها غضبا لك يا محمد ولد بيتك ولما ينتهل من حرمتهك وبشرها
 يتكلم في دنياك وعترتك وپرن آن روز که مقتول خواهد شد در آن روز زبیره تو را قارب او شود و شکر
 اهل کفر و منکر از بر سو او را اوصی بے اقرار او را نماندند زیرا انوارت بے غش خواهد آمد و کوهها
 متحرک بسیار مضطرب خواهد شد و دریا از قلاطم امواج خود جدا خواهد شد و کائنات در اضطراب خواهد کرد
 بسبب غم تو ای محمد و از برای ششم ذریت تو در بخت یک حریت بریم تو و از برای هفتم چیزی که تخم کرده بود
 باره تو بر بری عترت تو در اولاد تو و لا یبقی شیء من ذلک الا استاذن فی الفرات اهلک المستضعفین
 المظلومین اللین هم حجة الله علی خلقه بعد ان شوسی الله الی السموات والارضین والجهال
 والجهار ومن فیهم انما ان الله الملك القادر الذی لا یغول علیه ما یاب ولا یخزیه ما یمنع و انما قد
 فیه علی الانتصاء والامتنان و این مذکورین باقی کواکبند بود که دستوری در باره اعانت اجبت
 من ضعیفین و مظلومین تو که مجتبی خداوند بر من در پس از تو خواستند عبید پس منی خواهد کرد خدا بسوی آسمان
 و زمین و کوه و دریا و کسی که در دنیا هست که من خدا پادشاه بی قادرا م که کسی از او که بگفته رفتن نمی تواند و او را
 ما جز نمی کند کسی که در حفاظت رشک بیان بی پیشه من قادرا م در باره او با اعانت و انتقام از دشمنان او و عیاق
 و جلالی عن ابن من و تو رسولی و ضعیفی و انت هک حرمتک و قتل عترته و منذ عهد
 و ظلم اهلک عن ابلا اعذ به احد من العالین رسو کند عدت و جدال من که سر آینه عذاب خدا که
 بر کسی که رسول همان بر او ساخت و تنگ حرمت او پر رفت و در زندان او را کجا که صلاک انداخت و عباد او
 گذاشت و بر ابیت او سپه بود و ستم ساخت بعد از آن که ما سفیدان بر کسی عذاب نخواهم کرد از عاید و نفس ذلک
 یصد کل شیء فی السموات والارضین بلعن من ظلم و اتحل حرمتک فاذا امرت نزلت و احصا
 انما مضاعفها طول الله عز وجل قبض روحها میله و هبط الی الارض صلاک من السماء

السابعة معهم من البساقوت والزمرد مملوۃ من صباغ الحیوة وحلل من حنظل
 وصیب مرطب الجنة پس در آن وقت اهل زمین و آسمان با کعبه خواهند کرد بخت کسی که بر عفت
 توستم کرد و بنگ حرمت ترا حلال شود و چون آن گروه بسوی حواجبا خود خواهند رفت حق تعالی بخت
 خود قبض ارواح آنها خواهند کرد و فرود خواهند آمد بسوی زمین فرشتگان از هفتم آسمان با ایشان طرفه
 یا قوت و زمرد پیر از آب میوان و طلا از طلاهای بنان و خوشبوی از خوشبوهای آن حواجبا بود فغسلوا حشمتهم
 بذلك الماء والیسوها الحلل وخرطوها بئذ لك الطیب وصلی الملائكة صفا صفا لیهنم
 یعت الله قوما مرابطك لا یعرفهم الا کفاد لم یسرا کوا فی نناك الذ ماء یقول ولا فعل ولا
 نية فیوارون اجسامهم ویقیمون دسما نقیر سید الشهداء ام بتلك الی الخاء یقول علیما لاهل
 الخوف وسیال للمومنین الی القوت پس ملائکه آن را شنیدند به آن آب غسل خواهند داد و بان حواجبا کفن خواهند کرد
 و بان خوشبو حنوط خواهند ساخت و بر آن را شنیدند صفتی معنی از فرشتگان نماز خواهند کرد بعد از آن حق تعالی قوی را
 از است تو که کافران آنها را نمی شناسند و آنها درین خونها هرگز قبول و نفس نیست شیء بود از خواهند فرستاد
 پس این قوم اجسام شهیدان را دفن خواهند نمود و نشانی برای معرفت قبر سید الشهداء در زمین که بلا قایم خواهند کرد
 که از برای اهل حق علامت معرفت و از برای سوسین سبب نوز و رشکار خواهند شد و تحفه ملاء میکند مرکل
 سماویة الف ملك فی کل یوم و لیله و یصلون علیک و یسبحون الله عناء و یستغفرون الله
 لزواره و یکتون اسماء مرابطک زائر ام ربک متقربا الی الله و الیک بذلک و اسماء
 بانهم و عنقا یترهم و بلادهم و از هر آسمان در هر روز و شب صد هزار فرشته مراد رسیدند شهیدان را
 خواهند گرفت و صلوات بروی خواهند فرستاد و ایضا تسبیح و تقدیس غذا خواهند کرد و استغفار از برای
 در ایران او خواهند نمود تا جایی که بیکه از است تو برای زیارت او برای رضا مندی مالک روز جزا و خوشنود
 رسول خدا خواهند آمد معذناهای پدران شان و قبایل شان و شهرهای شان خواهند گذاشت

فی وجوههم بسم نور عرش الله هذا ذی یوم حین الشهداء و این حمله الاینها فاذا کان
 یوم القیامة سلط فی وجوههم من ابشر ذلك المیسر نور نعشی منه الا بصاریدل علیهم
 و یعرفهم به و در روایتی اینها از نور عرش خداست ^{خود} ^{بندگداشت} که این را بر قبر سید شهیدان و فرزندان
 ایشانست و چون روز قیامت خواهد شد در روی اینها از ایشان نشان نوری خواهد درخشید که چشمها را خواهد پوشید
 همان نور به آنها پناه خواهد نمود و اینها بیان شناخته خواهند شد و کافی یا محمد مبین و بدر میکائیل و علی
 امامنا و معنا من ملائکه الله صلا یحیی عده و نحن ملتقط من ذلك المیسر فی وجهه من
 من الخلاق حتی یخیمهم الله من هول ذلك و شدیدا اجبرئیل میکو به کویا بی نیم ای تسعد ترا
 در میان خود و میان خود و میان میکائیل و علی پیش ماست و باقی از مرشدگان خدا القدر اند که اعطای کرده باشند خدا
 نامی بسم کافی که آن عادت و نشان در روایتی است از بیان خلاق تا آنجا است خواهد داد و ایزد تعالی آنها را از
 هول روز قیامت و شاید کسب آن و ذلك حکم الله در مطاوعه لمن تراو قبرک یا محمد او قبر اخیک او
 قبر سبطک لا یورد به غیر الله جل و عز و سجد اساس من حقیقت علیهم من الله اللعنه و یخط
 آن یعنی اسم ذلك القبر و الخویر فلا یجعل الله بناک و تعالی اللهم الی ذلك سبیلنا ثم
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله هذه اباکانی و اخرنی و بین حکم خدا و عطا ای تسعد
 برای کسیکه ببرد ترا و ایزد ترا در تو نماید دید زیارت قبر نواسبه ای تو کند و بجزغوشنودی خدا بزرگ
 و برتر امری که نخواهد و قریب است که سی و کوشش خواهند کرد و نغزی چند از زمره که واجب شده است بر آنهاست
 و غضب خدا در اینست که آثار آن قبر را بگویند و نشان اثر باقی دارند پس نخواهد کرد و میند خدا بزرگ و برتر است
 آن که این بسوی این امری پس من حضرت رسولکذا علی الخیت و انشا فرمود که این سخن مرا بگریه آورد و بخردن سا
 قالت زینب فلهذا امر بسیار ^{بسم الله} و ما یت اثم الموت منه قلت له یا ابا عبد الله
 فی این روایت بگذا رکن او قل جنت ان اسمعه منك فقال یا بنیة الحدیث كما حدتک

ایمن حضرت زینب فخریه پس برهه این تمهون پدرا بجهت ساعت دشتان سرت ازوی شت جا کردیم
گفت ای پدرا من این مرا چنین در آید چه در دست و من دوست میدارم که آن خبر را از زبان مبارک تو بشنوم پس فرمود
ای دختر من حدیث همان حدیث است که ترا از ام ایمن رسید ذاتی بک و نبات اهلک لسبایا بهذا البیان
اذلاء خاشعین فبما آتاهم الله من فضله یستصیروا صابرا فوائدی قلق الحبه و ربنا الله ما
علی الا انزل الینزال فیما که حکم شماست که گویا من ترا و دختران اهل تارا اسیر و عوار و زین
درین شهر می بیند و شما می رسیدن شهر مردم با اینید پس صبر و شکیلی نماید پس سوکنند کسیکه رانند ما شکافه در
آفرید که در این شهر است و دشمنان شما بر روی زمین دل و دوستی نیست و لطف قال رسول الله
صلی الله علیه و آله حین اخرجنا من هذه الجران ابلیس بیعنا ذلك والیوه بیا و ما فیقول الا حق
کلهما فی شیاطینه و عفا به فیقول با معشر الشیاطین قد ادنا لنا من ذبانه آدم الطیبه
و بلخنا فی اهلاک العباد و اورد شده التار الا و استصمیر بهذا العصابه و هر آینه سوکن اصلی
علی و در هر گاه چه داد ما با این خبر فرمود که شیطان ندر از ازش دعای خواند پدید و بیان لغایت و شیطان
خود بر سر روی زمین خواب کرد دید و خواب گفت ای گروه شیاطین ما از اولاد آدم مقتصد خود را با فتنم در بر ملاک کردن
انها بغایت خرد رسیده و انهارا و ایش آتش دوزخ کرده پس هم مگر کسیکه است و متابعت این گروه حق پر
چک خود در مخلوق نه بد ماند ما جعلوا تنعکله تبشکیر الناس ایهم و حسانه علی عد و التهم
و اعزایهم به و ولایایهم حق است حکم و حسانه الخلف بر این هم و یایخو منهم و لقل صدق علیهم
ابلیس و هو آن وب انه لا ینفع مع عدل و بکم عمل و مانع و لا یضر محبتکم و هو الا نکر ذنب
غیر الکبائر پس تمام شغل خود را بر سر مردم از ایشان از شک و شبهه اندازید و مردمان را تر عیب و
تخریب بدشمنی ایشان کنهد و بدوستی و دشمنان ایشان در با جان دشمنان ایشان در غلبه تا ضلالت
و کفر خلق را حکم کنید را حدی را از ایشان گذرید که ما می شنوند و هر آینه ابلیس درین باب راست گفته و حال آنکه او

بسیار کاذب است که با عداوت شامی و مل صیغ دفع نموده اند و با محبت و دوستی شامی و مل صیغ عمل کنند
 نیز از کتاب زین العابدین علیه السلام روایت شده است که در روزی از اهل بیت خود فرمود که ای ایها المسلمون
 هذا الحديث خذوا اليك اما لو ان ضربت في طلبه ابا الابل حول لا لكان قليلا كنت زائدا
 فقیه پس امام زین العابدین علیه السلام بعد از آن که این روایت بن کرد فرمود که باو گیرایین حدیث را بدان که گوید
 سال شتران را بر طلب آن دوالی تا هم بست فلما ارحل بر سعد خرج مرتلك النواحي فومر
 من شمس اسد فصلوا علقك الجثث الطواه المرقلة بالدماء ذفونها واه نواجد و ال
 لثه هم قور او ویر و طسور ايصاء پس هرگاه این سره در نزد کون نزدیکان نواحي توی او را برسد
 در آن شبهای پاکیزه خون آلود نماند که در دهن و فن کردند برای بسیاری از شبیه ان قبرهای او را در
 مرغان سفید را سیدند روی لمفید فی المجالس و منبج الطائفه والصدق و انما یولد اباسا
 هم الصادق جعفر ابی محمد علیهما السلام قال اصحبت یوم ام سلمه رضی الله عنهما تبکی
 فقیل لهما مریکاکم فقلت لقد قال ابی الحسن اللیله و ذلك الی ما روایت رسول
 من مضی لا اللله فرايته و کار قبیل و اسی عمه فی البصر علی الی و انما دنت
 و قد احن بالجراح و نما زمان امام زین العابدین علیه السلام سحاری ضعف شدیه ترنس را فرموده بود
 بگردنش مغول و در گردنش طوق و غل بود حسن معنی فرزند حسن محبتی و نوا ساء و اقمه امم درود بجهت
 کرده بود مکر او را در طایفه که رفتی از جان پیدا شت حسته و مجروح از سر که در داشته آورده بود و ذکر او در حدیث
 اسما بن جاحه فانزع الحسن ابن الحسن المتنی من بین الامم فقال ابن سعد و
 عوالی حسان ابراهیم و زید و عمرو و ولید الحسن العیسی و ثمان من بنی اعمامهم
 مغولین مقید بن شیخ سفید علیه الرحمه روایت کرده است که اسما بن جاحه آمد در حسن معنی
 از میان بندیان کشید پس ابن سعد گفت که مالی حسان خواهر زاده او را بدهید زید و عمر پس حسن گوید

نشت در مثل آسمان آری و بقدر پیری آسمانها این لقب که دید شما را کند آسمان موان بارید و هر چه عینه غنچه
 اخیره این زبان که رتبه است و هرگز شما نه سب اما نشت آروه نخواهد شد پس بلیت با نقیف شما رید و سنگ بایند
 هر دو آینه از محمد بن عثمانی عا... میشود و از آن قضای منی ترسد هر آینه پروردگار شما در گذرگاه استقال
 علی بن احماس علیه السلام اما عمه اسکتی فی الباقی من المباحی اعتبارات و انت حقیقه
 عالمه و علمه و فحمة حیو و فحمة سکنت و صادر الشا... لزمه اضفنه الزهر آء حیا
 سئلون دل... دعوا اید هم فی انخوا... بعضی و بها با سنا نهم پس حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام گفت که ای غلامش باش که در آنچه با خدایت است... ای پند او عیدت است و تو کجده التفرود و انا و فحده
 هستی حاجت اعلم و تفهیم نداری پس حضرت سید فاموش است و مردم از کلام حکیم باره ناطق... ابراهان مانند و کشتیهای
 اسوس برندان می کزینند و می کزینند و کار... فحمة سید بیانی حق حفضت است... بالبحار و دین...
 الی السماء و هو یقول بابی منتم و ائی... فحمة خیر الکھول و شبیا بکر حیو الشاب و نساکم
 خیر الشا... و نساکم خیر النسل لاجادی و لایبای... بی در میان شان پرورداری چنان کرمان بود
 که ریش او از کیره تر شد و دستمالش بسوی آسمان بلند بود و میگفت پروردگارم قربان شما باد پروردگار
 شما بهترین پروردگار اند و جوانان شما بهترین جوانان اند و زنان شما بهترین زنان اند و اولاد شما بهترین
 ... که کسی با ایشان برابری نمی تواند کرد و خطیب امر کلسو مرتبت علی فی ذلك الیوم من
 و راع کلها و اذعه صوتها بالکما... فحمة یا اهل الکوفه سوء لکم ما لکم خذلتم حسنا
 و فسلتموه و ابتهتم امواله و در... و سببتم نساءه و بکیموه و عفرتم کلکوم دختر
 علی مرتضی علیه التحیت و التنا در آنروز از پس پرده رفتی کرمان و بالان ماه و فغان خطبه خواند پس فرمود
 همه کوفه مملکی برای شما چه شد شمار که حسین را ندل کردید و او را کشتید و مالش را بتاراج بردید و او را
 آن شده بود ابلت او را اسیر کردید و او را در ماتم او کرمان سوید فتاب لکم و سحقا و یلکم اقل و انت...

حق دوا دهنتم واتی و ذی علی فهو و کرم حملتم و ای دما سفاکتوها و ای کرمه الفسیدین
و ای ضینه - لبتهم و ای ان اموال نهم و ای قتلتم جنود جات لعن ابی و تزعت الرحمة من
قلوبکم الا ان حزب الله هم الغالبون و حزب الشیطان هم الخاسرون ثم قالت قتلتم
لیس هلاکی استرثما و وری از دست خدا و با برستما ایامی بند که چه بلائی عظیم بر جز نازل کرده آید و چه بارگناه بر
خود برداشته آید و کرامت صید را عارت و عریان نموده آید و کرامت ما با را تاراج کرده کشتید شما بهترین مردم را عبده از سوی خدا
و کشیده شد رحمت از لبای شما آگاه باشید که کرده خدا همان غالب اند و که و شیطان همان زیان کار پس اذان خود
را خیر اقول لا انکم تجزورون فان احوها یتووا یسفلکم دماء حرم الله سفکها و حرمها القرآن
ثم محمد برادر مرا بپوش که در بی آب در آن کشتید پس غذا است بر مادران شما زود دست که سزا داده شود شما
بالشی رشتند آن شغل است بکشد خونهای اگر حرام کرده بود خدا بکشد آنرا و حرام کرده بود آنرا قرآن بعد اذان محمد
مصطفی بنمیزد الا فال بشر و ابالتا دانکم غدا فی قعر ساد حرقها یتصعد و انی الابی فی حیاتی
علی خیر من عبدا لنبی سیولد بعد مع عمریز مستهل مکلف علی الحد من ذائب البس
محمد آگاه باشید پس نترده با دستما را بده اعدان در قعر انشی که زبانه آن بلند خواهد بود و در می کبریم درجات
خود برادر خود بر بهترین کسانی که از رسول خدا در خود خواهند آمد باشد که مثل ما ان شده الالعاب سلسله
بر من روان و جاری است موقوف میشود ذنبع الف ما یبع کام و الخیب و النوح و لشر النمام
شعورهن و حنون التراب علی رؤسهن و حمشن و جوهن و لطمن حد و هن و درون
بالویل و التبور و یکی لرجال فلم تریا کة و باک اکثر ذلک الیوم پس مردم خورد
نغان برداشتنه و با آه و ناله کربنده و زان موثرا را پریشان ساختند و خاک بر سرهای خود انداختند و در علم
خدا شنیدند و طبا کجا برسد لازمه و معالی بد - زبان راندند و مردان کمر بستند پس زیاده اذان روز که بر مردان
و زمان بنامه نرفت شمران زین العابدین علیه السلام او ما الی الناس ان استکوا فکوا

فما رقابنا محمد الله وانى عليه اذ اكر ابني بها هو اهلله صلى عليه ثم قال يا ايها الناس
 من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فلان عرفه بنفسه بعد انان عام زين العابدين عليه السلام ايش
 لودنا خاموش شد پس آن ان برخاست و حمد و سباس کرد خدا و ثنا گفت بروی و یاد کرد و نیز حریفه اراخیر که
 شایان او بود و در دستا و بروی بعد از آن گفت ای دم کسی که بی شناسد مرا بر آینه می شناسد مرا و کسی کفی
 شناسد مرا من او را می شناسم ان کون خود دیدیم انما علی ابن الحسین ابو علی ابن ابیطالب عم انا ابن
 المذابوح لشیطان الفرات من غیر دخل ولا اذات ان ابن من انتھلت جریمه و سلب بجمه و
 انتھب ماله و سبی عیاله انا من من فلی سبوا و کفی بل لک فخر اک منم علی فرزند حسین بن علی
 بن ابیطالب ام من پسر کسی ام که بتک سوخت صدم آورده شد و غنم اذما رای کرده شد و جان او غارت برده شد و بیایا
 او پسر کرده شدند من پسر کسی ام که جس کرده بی است خانه کشند شد و بس است این برای خرم از ایها الناس
 فاشد نکم الله هل تعلمون انکم یتم الی الی و حد تموی و من نفسکم العهد و الميثاق
 و البیعة و قاتلتموه قتلما قد متم لا فسد و سوء التراب باية عیون منظر و ان الی
 رسول الله اذ یقول لکم قتلتم عترتی و انھتکم حرمتی فلنم من منی فارتفعت اصوات
 الناس من کل ناحية و یقول بعضهم لبعض هلکتکم و ما تعلمون ای مردم کوفه سوال میکنم
 از شما برای خدا آیا شناسید ایند که هر آینه شما بسوی بدر من نایب نوشیند و اورا بعد ای روزگار و در حد ای
 کا و نب و بیعت روز غریب داده طلب کرد دید چون در رسید او ما کشتید و فذول موذی پس آنچه برای نفسی
 خود پیش کردید و تف است برای شما کدام چشم بسوی پیر خند خواهد دید هرگاه از شما گوید که او را در
 کشتید و حرمت مرا ضایع کرد و پیش شما هرگز از من نیست پس او از ای مردم از هر سو بلند شد و بعضی با
 بعضی گفتند که بگردد و شما بیدارید فقال علیه السلام رحم الله امرأ قبل یفحقی و حفظ
 وصیتی لی الله و فی رسول الله و اهل بیته فان لنا فی رسول الله اسوة حسنة فقلنا

يا محمد كذا يا رسول الله سامعون مطيعون حافظون لدمالك غير زاھدین
 فلك ولا راعی عنك قمرنا بامرک و بوحمدك الله فاننا حارب حربك و سلم لسلطك لنا حل
 یزید کہ بنوع صوم الخبث و ظلمنا پس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام فرمود رحمت خدا بر مردی که پذیرفت
 نصیحت میاید که رفت و نصیحت برادر باره خدا و رسول خدا و اہلبیت او پس کسیکه برای مایار سوگند اقتدای بسوگند
 پس گفته ای فرزند سوگند اما فرمان برادران و اطاعت کنندگان و حافظان و نگاہندگان عبود تو ایم
 و از تو رو نمی تاہیم و از اطاعت تو سر نمی پیچیم پس بفر ما بکار خود حسد اہر تو رحم کند کہ بر آید ما جبک بسکنیم از جبک
 کنند تو وصل می کنیم با صلح کنندہ بر آید کہ بتار می کنیم بزیبا و بیزاری شویم از کس نیکنہ بر تو ستم کرد و بزر
 علم نمودند فقال هیہات هیہات ایہا الذرۃ المکروبۃ حل بینکم و بین شہوات الفسک الترویج
 ات نوالی کما اتتم الی ابی مرقل کلاً و رب الواقصات فان الجرح لم یند مل
 قتل ابی بالامسج و حلیبہ معہ و لم یبسی لکل ایاتی رسول الله و نکل ابی و بنی ابی
 و وجہہ بین لہاتی و مرا و قد بصر جہری و حلقی و عصبہ فخری فی فخر ایش صل مری
 و بسلتی الا لکونوا لنا و لا علنا شرفان پس گفت بہبات بہبات ای غادران مکاران
 بروہ افتادہ است میان شما و خواہشہای نفوس شما آیا میخواہید کہ با من ہمدستان شوید چنانکہ شتر
 باید رہن ہمدستان شدید چنین گویا ہست در بت ناقہای دوندہ زیرا کہ بشہا ہنوز اندمال پس بدرفتہ اند و پیہ
 ما کہ تہ شد و بہیت او با او شنیدہ شد نہ نور حضرت سوگند را غم و ماتم پدرانم فراموش نشدہ بود و ذالیقہ ماتم پر دم ہر دم
 و ضرر و طلال آن در دین من ہست و تلخ آن میان کلوی من ہست و نم و غضدان در استخوانہای سینہ من است
 و سوال بین است کہ شما نفع رسانند مرا و نہ ضرر پس ازان گفت فلا عزوان قتل الحسین علیہ السلام
 و شجہ ابوہ رہ علی ہر کان خیر امن حسین و اکو ما کہ کشتہ شد حسین پس جای شکفتنت
 عالیکہ بزرگ او پدرش اینرا مومنین کہ از بہتر و بزرگتر بودہ کشتہ شدہ باشد فلا تفر

تفرجوا یا اهل کوفان بالذی اصیب حسین **کاذب** اعظمایس هرگز نشا دشوید ای مردم
 کوفیت که حسین رسیده که این فرج و سرور عظیم ترین ایم نواید بود قتل لیسط التمه روحی فداء جزای الله
 ار داه ذاب جهنما کشته اتا ده است هرگز نه نبرد با نم قربان او باد جزای کسی که او را هلاک کرده آتش جهنم است
 ثم قال علیه السلام رضینا منکم راسا بواس فلایوم لنا ولا علینا بعد از آن فرمود که بسیار
 شنودندیم از شما پس میت روزی برای تفرج ما دانه ضربا روی زید ابن موسی قال حدثنی
 ابی عریب ی علیه السلام قال خطبت فاطمه الصغر بعد ان ددت من فقالت
 الحمد لله عد الذمیل والحضا وزنة العرش الی الثری احمد و او من به واتوکل علیه
 واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان ذریته الطیبه
 لیسط انقارت بغیر دخل ولا قرابت وامت کرده زید بن موسی گفت خرداد مرا پدر من از جد من
 فرمود فاطمه صغری خطیب بعد از من مہبت که بلا خواند پس گفت شکر و سپاس م خدا را در یکجا و سکنیز با بقدر وزن
 عرشش با هرگز زمین مسکنم او را ایمان می آرم با و آنچه میکنم برو و کواهی میدهم که میت محبوبی بحق بجز
 خدائی یکتا نیست شریکی م او را و محمد بنده او و اول او من و برآینده او را در کلو بریده شدند بر کرده فرات
 بی دخل و بی سیرا اللهم انی اعوذ بک ان اغتر علیک الکذبان اقول علیک خلا
 ما انزلت من اخذ العهو والوصیه علی ابن ابیطالب المسلموب حقه المقتول بغير ذنب
 کما قتل ولده بالامس فی بیوت الله تعالی فیہ مشعر مسلمة بالسنتم تعساً لروم
 ما دفت عنه صیما فی حیوته ولا عند مماته حتی سمعته الیک قبضه الله حمود النقیه
 طیب السریکه معروف المناقب مشهور المذاهب حدایا پناه می جویم بتو از بهتان بر تو و بگویم
 بر خطای آنچه فرود آوری از گرفتار عهد و پیمان برای وصی خود علی ابن ابیطالب که در ربودند حق او را و کشته
 او را بی گناه چنانکه و بی پسر او را کشته در خانه از خانه های خدا که مشور مسلمانان است ملاکی با دبرایک

میان آنها که دفع نکرده اند از بیستی را در زبانت او نوشته است که او را کشیدی او لعنوی بود کشید از راه او برنگ
 میدهد ذات پاک صفات حرد و انشا تبشهور اندازید بوده لم تاخذ ه اللهم فیک لومة لا امر ولا
 عمل عادل هین یقده با رب السلام صغیرا و رحمت ه من قبله کبیرا و لم یزل ناصحا لک و لرسولک
 صلواتک علیه و الله حتی قضتبه الیک ذاعدا فی الدنیا غیره یعنی علیها داغنا فی الاخرة ^{هل}
 ک فی سبیلک رضیة فاخترت ه و هدیته الی حرا طلمستقیم خدایا راه بر او در راه تو مستقیم
 ملاست میکنند کان و زجرنا جران را هدیت کردی او را به دین اسلام در کوچکی دستوری بناقت او را در بزرگی و
 همواره در راه تو راه رسول تو رحمت تو بر او برآل او ناصح بوده تا او را بسوی رحمت تو خواندی اعراض کننده بود
 از دین غیر حریص بود بر آن را غیب بود در آخرت جدا کنند و بود از برای تو در راه تو راضی و خوشنود بودی از او
 پس اختیاری کردی او را و هدایت نمودی او را راه راست مستقیم اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل مکرو
 العذر و الخیلاء فاننا اهل بیت ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا فجعلی ملاتنا حسنا و جعل
 علما عندنا و فهمه لیدینا فحق عینته علمه و دعاءهم همه و حکمنه و حجتته فی
 الارض لبلاد و عبادة اگر ما الله بکرامته و فضلنا بنسبه محمد علی کثیر مصر
 خلق تفضیلا بپنا لیکن پس از حمد و صلوات ای کویان ای عذاران ای مکاران ای شکران ما اهل بیستی
 ایم که امتحان حق تعالی ما را بشما و شما را بما پس کرد و پند اخلاق ما را بنیکو کرد و پند علم خود را نه تو ما کرد و پند فهم ما را
 خود را برای ما پیش علم او داد و فهم و حکمت او و حجت او بر روی زمین برای شبهه های او و پند های او بنیم
 بزرگ کرد ایند ما را خدا بجز است خود تفضل داد ما را به بنی خود محمد صلوات الله
 علیه و آله بر بسیاری از خلق به تفضل اشکاف کن بتمونا و کفر تمونا و در شمرقتنا حلالا و مولانا
 یها کاتا و لا تترك او کابل کما قتلتم حدنا بالاص و سو حکم نطق من دما
 هل البیت لحق متقدم قررت لکن هیونکم ه رحمت فلو دام افتراء منکم علی الله

و امر اموالکم و الله خیر الماکرین **بیشتر شما تمکیدی که کنید تکفیر ما نمودید و قتل ما را حلال گردیدید و حال**
ما را نیست شکرید و یاما اولاد تک و کاس اسلام دست نکشید شما صد بارادی و خون ما را هیت رسالت بشنید
که شد ای جگر تیغهای شما کشته خونهای ما را کشته و سر نهنگی را زخمی زیدیزی ما جسته ما شتا و خوش شد و پای پنهان
تو ای ما را شکرید و با کوی با جدها که ... طار آنکه خدا بند این مکر را بنده مکران است فلا قد تم و حکم انفسکم الی
الجذل بما اصبته منکم مثلنا و مات اولادنا به اموالنا فانما اصابنا من البصایب الجلیلة و
الورایة العظیمة فی کتاب مقبل ان به یبدا ان ذلك علی الله لیس لکنا سوانا ما
فانکم و الا تفرحوا بما اتیکم و الله لا یحب من اتى الخیر من خود پس نخواهد شمارا انفسهای شما بسوی
شادی و سرور بسبب بلیهای شما بخونهای ما و ... ای شما بر ما لیاقتی که از آنجا از سعیتهای بزرگ و آفتها
شکر بار سعیده در لوح محفوظ پیشتر از خلق این عذاب مرقوم در کتب که دیده بود و این آسان است نزد خدا تا هر کس
در عین نشوید براهی از دست شما بنده خوش شود و هر آنچه برست آمده ما در دست بیدار و در شکر مفتخر است لکم فانظر
واول لغتته و العذاب کل قبل کلکم و نواتوت من السماع نقمات ینسبکم بما کبتم و یق
بعضهم بعض ثم تجلد و رجع العذاب الالیم یوم القیمة ما ظلمتونا الا ائنه الله علی
ظالمین هلاکی باد برای شما منتظر باشند لعنت و عذاب شد و فرود آمد بر شما و بیایید سید از آسمان لغات عذاب
که جرمهای شما هر چه کرد بسبب بیای شما و هر آنچه باشد بعضی شما شدت و عذاب بی در دنیا در عقی مخلوق را سید
در عذاب در دناک تا قدرای قیامت با آنچه بر ما کرم کردید آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است و ای بر شما
و یلکم انذرا و اینه ید طاعتنا منکم و اینه نفس فرحت الی قتالنا امر بایه رجل مسولیا
تبعون عمار یبنا قست قوا و بکم و غلظت اکبادکم و طبع علی اقل تکم و ختم علی سمعکم
و بصرکم و سوا لکم الشیطان و املا لکم و جعل علی بصرکم عشاره فانتهم لا تهتدوا
آیامی دشمنه کردی دستها نیزه بر ما زید و چه کرد و بهایی از شما بر قتل ما آمدید و چه با بطلب عمار بر روان

سنگین شد و پهای شما و غیظ شد بکراتی شما و مهر زده شد بر دلهای شما و ختم کرده شد بر گوشه های
شما و چشمهای شما زینست داد شیطان برای شما اعمال شما را و همت و اراده شما را و انداخت بر چشمهای شما
پیر شما راه رستگاری را اینست قبالة با اهل انوار و اهل نور انوار الله قبلکم و دخول
له لیکم بما عندنا علی بن ابی طالب جدی و پدیده عنتر النبی الطاهر من الاجاد
و انحر بیاک مفخر نحن قلنا علینا و بی علی سیوف هندیه و رماح و سبیلانیم
سی تبرک و نزلنا هم قای لظاح بلایک با پیغمبران اهل کوفه که ام سیرات و دخل رسول خدا را با شمار
چراغها و گردید برادرش علی بن ابیطالب جدا و با اولاد پاک و برگزیده او که اولاد پیغمبر خدا اند و فخر گردید با این فخر
سنده که با قتل کردیم علی و فرزندانشان و در این بیگانه های هندی و سیرا و اسیر کردیم زمان او را همچو اسیران ترکان و به
حرب آوردیم او را بعلیک ایها القابلی لکنک و الا تلب افخر بقتل قوم دگرا
هم الله و طهرهم و اذعنهم الرجس فا کظم و افع کما افعی الوبک و انما لکن
امر اع ما قدامت بک به جسد تمونا و یلا لکم علی ما فضلنا الله علیکم ای گوینده خاک و عاساک
و ان تو باد فخر کردی بختن کردی که خدا انهارا پاک کرد و ظاهر نمود تا پاکی را از ایشان برد پس بجز غم بنفشه
بزرگان خود بنشین مانند سگ خاکی که شست پدر تو و برای هر کسی همان است که عمل کرده حسد بر دید بر ما دای شما
نید نصیحت مرا حق تعالی بر شما نماز بنات جاش و هر الجورنا و لجرک ساج لا یواری
الدعای مطا ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و من امر
یجعل الله له نوراً فما له من نور قال نادفت الاسوات بالبکاء و قالوا حسبک
یا ابنته الطیبین فقد احراقت فلوبنا و انضجت لخورنا و اضرت اجوافنا هلکت
علیها و علی سها و جلت بها السدا بس حسیست کناه ما اگر ملود و سوج زن بود زمانی دراز در بیای ما بیک
دریای شما سخته بود که کفایت که را هم نمی پوشاند این فضل خداست می دهد هر کسی را که میخواهد و خدا صاحب

من بزرگ است هرگز نگردهند صدای بزرگ و برتر برای او نور ایمان برای او پشت راوی سپکود پس بر یکبارگی
 شو و نشان کردند و گفتند پس است ای دختر باکان سوختی و بهایی مار و پختی سینه نائی مارا و آتش افزودی
 لشکریهای پارس خاموش شد به او و بر آثار و حداد او سلام روی فی بعضی الكتب مرسله عن مسلم الحنبلی
 قال دعانی ابن ذی الجلال اصلاح ذی الاماره بالکوفه فیما انا اجتصص و اذ بانظر
 فلما رجعت من بکوفه فاقبلت علی خادمی کاتبی فقال لی الی ادری الکوفه مرویت
 یعنی از کتب پیشو که اسانی بعضی داده ان مذکور شده است معنی آنست که این زیاد بنیاد برای اصلاح در این
 کوفه طلب کرد پس درین اثنا که من بی ماسم بمساده . . . همان الکوفه خواست پس و بسوی حاد
 که با من بود آوردم و گفتم حال چیست که بگوشید و . . . در آن وقت که او را از راهی خارج
 علی یزید فقلت من هذا الخاجی فقال الحسید ابن علی فتزکت الخ اذ به حتی سرج
 ولطمت وجهی حتی فقلت علی حتی ان قد هبا و غسلت . . . من ابصر و خیرت
 من ظهر القصر و انبت الی الناس خادمی کتب این وقت سرطانی که بر سره فروت کرده بود آورده اند
 گفتم آن خاری کیست گفت حسین بن علی یسر خادم را بخدا شکر نامه آمد و طبا کچه سرش را . . . و بقیه زدم که از کوی
 برو و پشیمان خود ترسیم و در دست را از کج شستم . . . و در آن وقت که مردم پیش مردم آمدیم فیما
 انا واقف و الناس یفزعون یصلون السبابا و الروس اذا قلت غواربعین سفه حمل
 علی اربعین جملا فیها ابره و التماع و الا دعا طمه و ادعی ابن الحسین علیه السلام علی
 بحدیغین و طابع را و راحه التخبی دما و هو مع ذلك بکی و یقولون پس و تنهای او
 حال کس استاده بودم و مردم منتظر رسیدن بنیان سرطانی که حکان بودند که ما گاه مقدر چنین شده بار بار
 بر پشت چهل شتران کشده بودند در آن وقت که او را فاطمه علیها السلام آوردند . . . سند و ما در آن
 بر سر شتران بر میزدند شسته بودند و از کبهای که در او می چکید او را می کوبیدند و میگفت با امه

الباقی
 اشهر